

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۹۹

آیه ۸۴ - ۸۶

آیه و ترجمه

و الی مدین اخاهم شعیبا قال یقوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره و لاتنقصوا
المکیال و المیزان انی ارئکم بخیر و انی اخاف علیکم عذاب یوم محیط ۸۴
و یقوم اوفوا المکیال و المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لاتعتوا فی
الارض مفسدین ۸۵

بقیت الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین و ما انا علیکم بحفیظ ۸۶

ترجمه :

۸۴ - و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم، گفت ای قوم من! الله را
پرستش کنید که جز او معبود دیگری برای شما نیست و پیمانۀ و وزن را کم
نکنید (و دست به کم فروشی نزنید) من خیر خواه شما هستم و من از عذاب
روز فراگیر بر شما بیمناکم!

۸۵ - و ای قوم من!، پیمانۀ و وزن را با عدالت وفا کنید و بر اشیاء (واجناس)
مردم عیب مگذارید و از حق آنان نگاهید و در زمین فساد نکنید.

۸۶ - سرمایۀ حلالی که خداوند برای شما باقی گذارده برایتان بهتراست اگر
ایمان داشته باشید، و من پاسدار شما (و مامور بر اجبارتان به ایمان) نیستم.

تفسیر :

مدین سرزمین شعیب.

با پایان یافتن داستان عبرت انگیز قوم لوط نوبت به قوم شعیب و مردم مدین
می رسد همان جمعیتی که راه توحید را رها کردند و در سنگلاخ شرک و
بت پرستی سرگردان شدند، نه تنها بت که در هم و دینار و مال و ثروت خویش
را می پرستیدند، و به خاطر آن کسب و تجارت با رونق خویش را آلوده به تقلب
و کم فروشی و خلافتکاریهای دیگری کردند.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۲۰۰

در آغاز می گوید: و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم: (و الی مدین
اخاهم شعیبا)

کلمه اخاهم (برادرشان) همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم به خاطر آن است که نهایت محبت پیامبران را به قوم خود باز گو کند، نه فقط به خاطر اینکه از افراد قبیله و طائفه آنها بود بلکه علاوه بر آن خیر خواه و دلسوز آنها همچون یک برادر بود.

مدین (بر وزن مریم) نام آبادی شعیب و قبیله او است، این شهر در مشرق خلیج عقبه قرار داشته و مردم آن از فرزندان اسماعیل بودند، و بامصر و لبنان و فلسطین تجارت داشته‌اند.

امروز شهر مدین به نام معان نامیده می‌شود ولی بعضی از جغرافیون نام مدین را بر مردمی اطلاق کرده‌اند که میان خلیج عقبه تا کوه سینا می‌زیسته‌اند. در تورات نیز نام مدیان آمده، اما به عنوان بعضی از قبائل (و البته اطلاق یک نام بر شهر و صاحبان شهر معمول است).

این پیامبر این برادر دلسوز و مهربان همانگونه که شیوه همه پیامبران در آغاز دعوت بود نخست آنها را به اساسی‌ترین پایه‌های مذهب یعنی توحید دعوت کرد و گفت: ای قوم! خداوند یگانه یکتا را بپرستید که جز او معبودی برای شما نیست (قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره).

چرا که دعوت به توحید دعوت به شکستن همه طاغوتها و همه سنتهای جاهلی است، و هر گونه اصلاح اجتماعی و اخلاقی بدون آن میسر نخواهد بود. آنگاه به یکی از مفاسد اقتصادی که از روح شرک و بت پرستی سرچشمه می‌گیرد و در آن زمان در میان اهل مدین سخت رائج بود اشاره کرده و گفت: به هنگام خرید و فروش پیمانه و وزن اشیاء را کم نکنید (و لا تنقصوا المکیال

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۲۰۱

و المیزان).

مکیال و میزان به معنی پیمانه و ترازو است و کم کردن آنها به معنی کم‌فروشی و نپرداختن حقوق مردم است.

رواج این دو کار در میان آنها نشانه‌ای بود از نبودن نظم و حساب و میزان و سنجش در کارهایشان، و نمونه‌ای بود از غارتگری و استثمار و ظلم و ستم در جامعه ثروتمند آنها.

این پیامبر بزرگ پس از این دستور بلافاصله اشاره به دو علت برای آن می‌کند: نخست می‌گوید: قبول این اندرز سبب می‌شود که درهای خیرات به روی شما

گشوده شود، پیشرفت امر تجارت، پائین آمدن سطح قیمتها، آرامش جامعه، خلاصه من خیر خواه شما هستم و مطمئنم که این اندرز نیز سرچشمه خیر و برکت برای جامعه شما خواهد بود. (انی اراکم بخیر).

این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که شعیب می گوید: من شما را دارای نعمت فراوان و خیر کثیری می بینم بنابراین دلیلی ندارد که تن به پستی در دهید و حقوق مردم را ضایع کنید و به جای شکر نعمت کفران نمائید. دیگر اینکه، من از آن می ترسم که اصرار بر شرک و کفران نعمت و کم فروشی، عذاب روز فراگیر، همه شما را فرو گیرد (و انی اخاف علیکم عذاب یوم محیط).

محیط در اینجا صفت برای یوم است، یعنی یک روز فراگیر و البته فراگیر بودن روز به معنی فراگیر بودن مجازات آن روز است، و این می تواند اشاره به عذاب آخرت و همچنین مجازاتهای فراگیر دنیا باشد. بنابراین هم شما نیاز به این گونه کارها ندارید و هم عذاب خدا در کمین شما است پس باید هر چه زودتر وضع خویش را اصلاح کنید.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۲۰۲

آیه بعد مجدداً روی نظام اقتصادی آنها تاکید می کند و اگر قبلاً شعیب قوم خود را از کم فروشی نهی کرده بود در اینجا دعوت به پرداختن حقوق مردم کرده، می گوید: ای قوم! پیمانانه و وزن را با قسط و عدل وفا کنید (و یا قوم اوفوا المکیال و المیزان بالقسط).

و این اصل یعنی اقامه قسط و عدل و دادن حق هر کس به او باید بر سراسر جامعه شما حکومت کند.

سپس قدم از آن فراتر نهاده، می گوید: بر اشیاء و اجناس مردم عیب مگذارید، و چیزی از آنها را کم نکنید (و لا تبخسوا الناس اشیائهم).

بخس (بر وزن نحس) در اصل به معنی کم کردن به عنوان ظلم و ستم است. و اینکه به زمینهای که بدون آبیاری زراعت می شود بخش گفته می شود به همین علت است که آب آن کم است (تنها از باران استفاده می کند) و یا آنکه محصول آن نسبت به زمینهای آبی کمتر می باشد.

و اگر به وسعت مفهوم این جمله نظر بیفکنیم دعوتی است به رعایت همه حقوق فردی و اجتماعی برای همه اقوام و همه ملتها، بخش حق در هر محیط و هر عصر و زمان به شکلی ظهور می کند، و حتی گاهی در شکل کمک بلا

عوض! و تعاون و دادن وام! (همانگونه که روش استثمارگران در عصر و زمان ما است).

در پایان آیه باز هم از این فراتر رفته، می‌گوید: در روی زمین فساد مکنید (و لا تعثوا فی الارض مفسدین).

فساد از طریق کم‌فروشی، فساد از طریق غصب حقوق مردم و تجاوز به حق دیگران، فساد به خاطر برهم زدن میزانه‌ها و مقیاسهای اجتماعی، فساد از طریق عیب گذاشتن بر اموال و اشخاص، و بالاخره فساد به خاطر تجاوز به حریم حیثیت

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۲۰۳

و آبرو و ناموس و جان مردم!.

جمله «لا تعثوا» به معنی فساد نکنید است بنابراین ذکر «مفسدین» بعد از آن به خاطر تاءکید هر چه بیشتر روی این مسأله است. دو آیه فوق این واقعیت را به خوبی منعکس می‌کند که بعد از مسأله اعتقاد به توحید و ایدئولوژی صحیح، یک اقتصاد سالم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، و نیز نشان می‌دهد که بهم‌ریختگی نظام اقتصادی سرچشمه فساد وسیع در جامعه خواهد بود.

سرانجام به آنها گوشزد کرد که افزایش کمیت ثروت - ثروتی که از راه ظلم و ستم و استثمار دیگران بدست آید - سبب بی‌نیازی شما نخواهد بود، بلکه «سرمایه حلالی که برای شما باقی می‌ماند هر چند کم و اندک باشد اگر ایمان به خدا و دستورش داشته باشید بهتر است» (بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین).

تعبیر به «بقیة الله» یا به خاطر آن است که سود حلال اندک چون به فرمان خدا است «بقیة الله» است.

و یا اینکه تحصیل حلال باعث دوام نعمت الهی و بقای برکات می‌شود. و یا اینکه اشاره به پاداش و ثوابهای معنوی است که تا ابد باقی می‌ماند هر چند دنیا و تمام آنچه در آن است فانی شود، آیه ۴۶ سوره کهف والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا نیز اشاره به همین است.

و تعبیر به ان کنتم مؤمنین (اگر ایمان داشته باشید) اشاره به این است که این واقعیت را تنها کسانی درک می‌کنند که ایمان به خدا و حکمت او و فلسفه فرمانهایش داشته باشند.

در روایات متعددی میخوانیم که بقیة الله تفسیر به وجود مهدی (علیه السلام) یا بعضی از امامان دیگر شده است، از جمله در کتاب اکمال الدین از امام باقر

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۲۰۴

(علیه السلام) چنین نقل شده: اول ما ينطق به القائم عليه السلام حين خرج هذه الآية بقیة الله خير لكم ان كنتم مؤمنين، ثم يقول انا بقیة الله وحجته و خليفته عليكم فلا يسلم عليه مسلم الا قال السلام عليك يا بقیة الله في ارضه: «نخستین سخنی که مهدی (علیه السلام) پس از قیام خود می گوید این آیه است «بقیة الله خير لكم ان كنتم مؤمنين» سپس می گوید منم بقیة الله و حجت و خلیفه او در میان شما، سپس هیچکس بر او سلام نمی کند مگر اینکه میگوید: السلام عليك يا بقیة الله في ارضه».

بارها گفته ایم آیات قرآن هر چند در مورد خاصی نازل شده باشد مفاهیم جامعی دارد که می تواند در اعصار و قرون بعد بر مصداقهای کلی تر و وسیع تر، تطبیق شود.

درست است که در آیه مورد بحث، مخاطب قوم شعیبند، و منظور از «بقیة الله» سود و سرمایه حلال و یا پاداش الهی است، ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد، «بقیة الله» محسوب می شود.

تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ «بقیة الله» اند. تمام رهبران راستین که پس از مبارزه با یک دشمن سر سخت برای یک قوم و ملت باقی میمانند از این نظر بقیة الله اند.

همچنین سربازان مبارزی که پس از پیروزی از میدان جنگ بازمی گردند آنها نیز بقیة الله اند.

و از آنجا که مهدی موعود (علیه السلام) آخرین پیشوا و بزرگترین رهبرانقلابی پس از قیام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است یکی از روشنترین مصادیق «بقیة الله» می باشد و از همه به این لقب شایسته تر است، بخصوص که تنها باقیمانده بعد از پیامبران

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۲۰۵

و امامان است.

در پایان آیه مورد بحث از زبان شعیب می خوانیم که می گوید: وظیفه

من همین ابلاغ و انذار و هشدار بود که گفتم و «من مسئول اعمال شما و موظف به اجبار کردنتان بر پذیرفتن این راه نیستم» این شما و این راه و این چاه! (و ما انا علیکم بحفیظ).

آیه ۸۷-۹۰

آیه و ترجمه

قالوا یشعیب ا صلوتک تا مرک ان نترک ما یعبد ءاباؤنا او ان نفعل فی امولنا ما نشؤا انک لانت الحلیم الرشید ۸۷
قال یقوم ا رءیتم ان کنت علی بینة من ربی و رزقنی منه رزقا حسنا و ما رید ان اخالفکم الی ما انهئکم عنه ان ارید الا الاصلح ما استطعت و ماتوفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب ۸۸
و یقوم لا یجرمنکم شقاقی ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم هود او قوم صلح و ما قوم لوط منکم ببعید ۸۹
و استغفروا ربکم ثم توبوا الیه ان ربی رحیم ودود ۹۰

ترجمه :

۸۷ - گفتند: ای شعیب آیا نمازت تو را دستور می دهد که ما آنچه را پدرانمان می پرستیدند ترک گوئیم؟ و آنچه را می خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟ تو مرد بردبار و رشیدی هستی؟
۸۸ - گفت: ای قوم من! هر گاه من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رزق خوبی بمن داده باشد (آیا می توانم بر خلاف فرمان او رفتار کنم؟) من هرگز

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۲۰۶

نمی خواهم چیزی که شما را از آن باز می دارم خودم مرتکب شوم، من جز اصلاح تا آنجا که توانائی دارم نمی خواهم، و توفیق من جز به خدانیست، بر او توکل کردم و به سوی او باز گشتم.
۸۹ - و ای قوم من دشمنی و مخالفت با من سبب نشود که شما بهمان سرنوشتی که قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح گرفتار شدند گرفتار شوید، و قوم لوط از شما چندان دور نیست.
۹۰ - از پروردگار خود آمرزش بطلبید و به سوی او باز گردید که پروردگارم مهربان و دوستدار (بندگان توبه کار) است.

تفسیر :

منطق بیاساس لجوجان.

اکنون ببینیم این قوم لجوج در برابر این ندای مصلح آسمانی چه عکس -
العملی نشان داد.

آنها که بتها را آثار نیاکان و نشانه اصالت فرهنگ خویش می پنداشتند و از کم
فروشی و تقلب در معامله سود کلانی می بردند، در برابر شعیب چنین گفتند:
ای شعیب! آیا این نمازت به تو دستور می دهد که ما آنچه را «پدرانمان
می پرستیدند ترک گوئیم»؟! (قالوا یا شعیب ا صلوتک تا مرک ان نترک ما
یعبد آبائنا).

و یا آزادی خود را در اموال خویش از دست دهیم و نتوانیم به دلخواهمان در
اموالمان تصرف کنیم؟ (او ان نفعل فی اموالنا ما نشاء).

«تو که آدم بردبار. پر حوصله و فهمیده ای»، از تو چنین سخنانی بعید است!
(انک لانت الحلیم الرشید).

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا آنها روی «نماز» شعیب تکیه کردند
؟.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۲۰۷

بعضی از مفسران گفته اند، این به دلیل آن بوده که شعیب بسیار
نماز می خواند و به مردم می گفت: نماز انسان را از کارهای زشت و منکرات باز
می دارد، ولی جمعیت نادان که رابطه میان نماز و ترک منکرات را درک
نمی کردند، از روی مسخره به او گفتند: آیا این اوراد و حرکات تو فرمان به تو
می دهد که ما سنت نیاکان و فرهنگ مذهبی خود را زیر پا بگذاریم، و یا نسبت
به اموالمان مسلوب الاختیار شویم؟!.

بعضی نیز احتمال داده اند که «صلوة» اشاره به آئین و مذهب است، زیرا
آشکارترین سمبل دین نماز است.

بهر حال اگر آنها درست اندیشه می کردند، این واقعیت را در می یافتند که نماز
حس مسئولیت و تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی و حق شناسی را در انسان زنده
می کند، او را به یاد خدا و به یاد دادگاه عدل او می اندازد، گرد و غبار
خودپسندی و خودپرستی را از صفحه دل او می شوید، و او را از جهان محدود و
آلوده دنیا به جهان ماوراء طبیعت به عالم پاکیها و نیکیها متوجه می سازد، و به
همین دلیل او را از شرک و بت پرستی و تقلید کورکورانه نیاکان و از کم فروشی
و انواع تقلب باز می دارد.

سؤال دیگری که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا آنها جمله انک لانت الحلیم الرشید: «تو مرد عاقل و فهمیده و بردباری» را از روی واقعیت و ایمان می‌گفتند و یا به عنوان مسخره و استهزاء؟

مفسران هر دو احتمال را داده‌اند، ولی با توجه به تعبیر استهزاء آمیزی که در جمله قبل خواندیم (جمله ا صلوتک تامرک) چنین به نظر می‌رسد که این جمله را از روی استهزاء گفتند، اشاره به اینکه آدم حلیم و بردبار کسی است که تا مطالعه کافی روی چیزی نکند و به صحت آن اطمینان پیدا ننماید، اظهار نمی‌نماید، و آدم رشید و عاقل کسی است که سنتهای یک قوم را زیر پا

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۲۰۸

نگذارد، و آزادی عمل را از صاحبان اموال، سلب نکند، پس معلوم می‌شود، نه مطالعه کافی داری و نه عقل درست و نه اندیشه عمیق، چرا که عقل درست و اندیشه عمیق ایجاب می‌کند انسان دست از روش نیاکان خود بردارد و آزادی عمل را از کسی سلب نکند!

اما شعیب در پاسخ آنها که سخنانش را حمل بر سفاهت و دلیل بر بیخردی گرفته بودند گفت: ای قوم من! (ای گروهی که شما از منید و من هم از شما، و آنچه را برای خود دوست می‌دارم برای شما هم می‌خواهم) هر گاه خداوند دلیل روشن و وحی و نبوت به من داده باشد و علاوه بر این روزی پاکیزه و مال بقدر نیاز بمن ببخشد، آیا در این صورت، صحیح است که من مخالف فرمان او کنم و یا نسبت به شما قصد و غرضی داشته باشم و خیر خواهان نباشم؟! (قال یا قوم ارایتم ان کنت علی بینة من ربی و رزقنی منه رزقا حسنا).

شعیب با این جمله می‌خواهد بگوید من در این کار تنها انگیزه معنوی و انسانی و تربیتی دارم، من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید و همیشه انسان دشمن چیزی است که نمی‌داند.

جالب توجه اینکه در این آیات تعبیر یا قوم (ای قوم من) تکرار شده است، به خاطر اینکه عواطف آنها را برای پذیرش حق بسیج کند و به آنها بفهماند که شما از من هستید و من هم از شما (خواه قوم در اینجا به معنی قبیله باشد و طایفه و فامیل، و خواه به معنی گروهی که او در میان آنها زندگی می‌کرد و جزء اجتماع آنها محسوب می‌شد).

سپس این پیامبر بزرگ اضافه می‌کند «گمان مبرید که من می‌خواهم شما را

از چیزی نهی کنم ولی خودم به سراغ آن بروم» (و ما ارید ان اخالفکم الی ما انها کم عنه).

به شما بگویم کم فروشی نکنید و تقلب و غش در معامله روا مدارید، اما خودم با انجام این اعمال ثروتی بیندوزم و یا شما را از پرستش بتهای منع کنم اما خودم در برابر آنها سر تعظیم فرود آورم، نه هرگز چنین نیست.

از این جمله چنین بر می آید که آنها شعیب را متهم می کردند که او قصد سودجویی برای شخص خودش دارد، و لذا صریحا این موضوع را نفی می کند.

سرانجام به آنها می گوید: «من یک هدف بیشتر ندارم و آن اصلاح شما و جامعه شما است تا آنجا که در قدرت دارم» (ان ارید الا اصلاح ما استطعت).

این همان هدفی است که تمام پیامبران آن را تعقیب می کردند، اصلاح عقیده، اصلاح اخلاق، اصلاح عمل و اصلاح روابط و نظامات اجتماعی.

و برای رسیدن به این هدف «تنها از خدا توفیق می طلبم» (و ماتوفیقی الا بالله).

و به همین دلیل برای انجام رسالت خود، و رسیدن به این هدف بزرگ «تنها بر او تکیه می کنم و در همه چیز به او باز می گردم» (علیه توکلت و الیه انیب).

برای حل مشکلات، با تکیه بر یاری او تلاش می کنم، و برای تحمل شدائد این راه، به او باز می گردم.

سپس آنها را متوجه به یک نکته اخلاقی می کند و آن اینکه بسیار می شود که انسان به خاطر بغض و عداوت نسبت به کسی، و یا تعصب و لجاجت نسبت به چیزی، تمام مصالح خویش را نادیده می گیرد، و سرنوشت خود را به دست فراموشی می سپارد، به آنها می گوید «ای قوم من! مبادا دشمنی و عداوت با من شما را به گناه

و عصیان و سرکشی و ادا دارد» (و یا قوم لا یجرمنکم شقاقی).

«مبادا همان بلاها و مصائب و رنجها و مجازاتهایی که به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید به شما هم برسد» (ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم

هود او قوم صالح).

«حتی قوم لوط با آن بلای عظیم یعنی زیر و رو شدن شهرهایشان و سنگباران شدن از شما چندان دور نیستند» (و ما قوم لوط منکم ببعید). نه زمان آنها از شما چندان فاصله دارد، و نه مکان زندگیشان و نه اعمال و گناهان شما از گناهان آنان دست کمی دارد!

البته «مدین» که مرکز قوم شعیب بود از سرزمین قوم لوط فاصله زیادی نداشت، چرا که هر دو از مناطق شامات بودند، و از نظر زمانی هرچند فاصله داشتند اما فاصله آنها نیز آنچنان نبود که تاریختان به دست فراموشی سپرده شده باشد، و اما از نظر عمل هر چند میان انحرافات جنسی قوم لوط و انحرافات اقتصادی قوم شعیب، ظاهراً فرق بسیار بود، ولی هر دو در تولید فساد، در جامعه و به هم ریختن نظام اجتماعی و از میان بردن فضائل اخلاقی و اشاعه فساد با هم شباهت داشتند، به همین جهت گاهی در روایات می بینیم که یکدرهم ربا که طبعاً مربوط به مسائل اقتصادی است با زنا که یک آلودگی جنسی است مقایسه شده است.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۲۱۱

و سرانجام دو دستور که در واقع نتیجه تمام تبلیغات پیشین او است به این قوم گمراه می دهد:

نخست اینکه «از خداوند آمرزش بطلبید» تا از گناه پاک شوید، و از شرک و بت پرستی و خیانت در معاملات بر کنار گردید (و استغفروا ربکم). «و پس از پاکی از گناه به سوی او باز گردید که او پاک است و باید پاک شد و به سوی او رفت» (ثم توبوا الیه).

در واقع استغفار، توقف در مسیر گناه و شستشوی خویشتن است و توبه بازگشت به سوی او است که وجودی است بی انتها.

و بدانید گناه شما هر قدر عظیم و سنگین باشد، راه بازگشت به روی شما باز است «چرا که پروردگار من، هم رحیم است و هم دوستدار بندگان» (ان ربی رحیم وودود).

«ودود» صیغه مبالغه از ود به معنی محبت است، ذکر این کلمه بعد از کلمه «رحیم» اشاره به این است که نه تنها خداوند به حکم رحیمیتش به بندگان گنهکار توبه کار توجه دارد بلکه از این گذشته آنها را بسیار دوست می دارد که هر کدام از این دو (رحم و محبت) خودانگیزه ای است برای پذیرش

آیه ۹۱-۹۳

آیه و ترجمه

قالوا یشعیب ما نفقه کثیرا مما تقول و انا لئرئک فینا ضعیفا و لو لا
رهطک لرجمنک و ما انت علینا بعزیز ۹۱
قال یقوم ارهطی اعز علیکم من الله و اتخذتموه وراءکم ظهیرا ان ربی بما
تعملون محیط ۹۲
و یقوم اعملوا علی مکانکم انی عمل سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه و من
هو کذب و ارتقبوا انی معکم رقیب ۹۳

ترجمه :

۹۱ - گفتند ای شعیب! بسیاری از آنچه را میگوئی ما نمی فهمیم، و ما تو را در
میان خود ضعیف می یابیم، و اگر بخاطر احترام قبیله کوچکت نبود تو را
سنگسار می کردیم و تو در برابر ما قدرتی نداری.
۹۲ - گفت: ای قوم! آیا قبیله کوچک من نزد شما از خداوند، عزیزتر است در
حالی که (فرمان) او را پشت سر انداخته اید؟ پروردگارم با آنچه انجام می دهید
احاطه دارد (و آگاه است).
۹۳ - ای قوم! هر کاری از دستتان ساخته است انجام دهید من هم کار خود را
خواهم کرد! و به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده به سراغ او
می آید و چه کسی دروغگو است، شما انتظار بکشید من هم در انتظارم.

تفسیر :

تهدیدهای متقابل شعیب و قومش

شعیب این پیامبر بزرگ که به خاطر سخنان حساب شده و رسا و دلنشین

به عنوان خطیب الانبیاء لقب گرفته، گفتارش را که بهترین
راهگشای زندگی مادی و معنوی این گروه بود با صبر و حوصله و متانت
ودلسوزی تمام ایراد کرد، اما ببینیم این قوم گمراه چگونه به او پاسخ گفتند.
آنها با چهار جمله که همگی حکایت از لجاجت و جهل و بی خبری می کرد
جواب دادند.

نخست اینکه «گفتند: ای شعیب ما بسیاری از حرفهای تو رانمی فهمیم»
(قالوا یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول).

اساسا سخنان تو سروته ندارد! و محتوا و منطق با ارزشی در آن نیست که ما بخواهیم پیرامون آن بیندیشیم! و به همین دلیل چیزی نیست که بخواهیم آنرا ملاک عمل قرار دهیم، بنابراین زیاد خود را خسته مکن و به سراغ دیگران برو! دیگر اینکه «ما تو را در میان خود ضعیف و ناتوان می یابیم» (و انالزیک فینا ضعیفا).

بنابراین اگر فکر کنی حرفهای بی منطق را با قدرت و زور می توانی به کرسی بنشانی، آنهم اشتباه است.

گمان مکن اگر ما حساب تو را نمی رسیم به خاطر ترس از قدرت تو است، «اگر ملاحظه قوم و قبیله ات و احترامی که برای آنها قائل هستیم نبود ترا به بدترین صورتی به قتل می رساندیم یعنی ترسانگباران می کردیم»! (و لو لا رهطک لرجمناک).

جالب اینکه آنها از قبیله شعیب به عنوان «رهط» یاد کردند، که در لغت عرب به یک جمعیت کم از سه تا هفت یا ده و یا حداکثر به گفته بعضی به چهل نفر اطلاق می شود، اشاره به اینکه گروه قبیله تو نیز در نظر ما قدرتی

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۲۱۴

ندارند، بلکه ملاحظات دیگر است که ما را از این کار باز می دارد و این درست به آن میماند که ما به دیگری می گوئیم اگر ملاحظه این چهار نفر قوم و فامیل تو نبود حق تو را در دست می گذاشتیم، در حالی که واقعا فامیل و قبیله او چهار نفر نیست بلکه منظور بیان این نکته است که آنها اهمیتی از نظر قدرت ندارند.

سرانجام گفتند «تو برای ما فردی نیرومند و شکست ناپذیر نیستی» (و ما انت علینا بعزیز).

تو هر چند از بزرگان قبیله ات محسوب می شوی، به خاطر برنامه ای که در پیش گرفتی در نظر ما قرب و منزلتی نداری.
شعیب بدون اینکه از سخنان زننده و توهینهای آنها از جا در برود، باهمان منطق شیوا و بیان رسا به آنها چنین پاسخ گفت:

ای قوم! آیا این چند نفر قوم و قبیله من نزد شما «از خداوند عزیزترند»؟ (قال یا قوم ارهطی اعز علیکم من الله).

شما که به خاطر فامیل من که به گفته خودتان چند نفری بیش نیستند به من آزار نمی‌رسانید چرا به خاطر «خدا» سخنانم را نمی‌پذیرید؟ آیا چند نفر در برابر عظمت پروردگار به حساب می‌آیند؟
آیا شما برای خدا احترام قائلید؟ «با این‌که او و فرمان او را پشت سرانداخته‌اید»؟ (و اتخاذ تموه و رائجم ظهیریا).
و در پایان می‌گوید: فکر نکنید خداوند اعمال شما را نمی‌بیند و سخنانتان را نمی‌شنود، «یقین بدانید که پروردگار من به تمام اعمالی که انجام می‌دهید،

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۲۱۵

احاطه دارد» (ان ربی بما تعملون محیط).
سخن‌گوی بلیغ کسی است که در برابر تمام موضع‌گیری‌های طرف‌مقابل موضع خود را در لابلای سخنانش مشخص کند، از آنجا که مشرکان قوم شعیب در آخر سخنان خود، او را تهدید ضمنی به سنگسار کردن نمودند، و قدرت خود را به رخ او کشیدند، شعیب موضع خویش را در برابر تهدید آنها چنین مشخص می‌کند:
«ای قوم من! هر چه در قدرت دارید انجام دهید و کوتاهی نکنید و هر کاری از دستتان ساخته است مضایقه ننمائید» (و یا قوم اعملوا علی مکانکم).
«من نیز کار خودم را می‌کنم» (انی عامل).
«اما بزودی خواهید فهمید چه کسی گرفتار عذاب خوار کننده خواهد شد من یا شما و چه کسی دروغگو است، من یا شما؟» (سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه و من هو کاذب).
و حال که چنین است، شما در انتظار بمانید، من هم در انتظارم (و ارتقبوا انی معکم رقیب).
«شما در انتظار این باشید که بتوانید با قدرت و جمعیت و ثروت و نفوذتان بر من پیروز شوید من هم در انتظار این هستم که مجازات دردناک الهی بزودی دامن شما جمعیت گمراه را بگیرد و از صفحه گیتی بر اندازد»!

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۲۱۶

و لما جاء امرنا نجينا شعيبا و الذين ءامنوا معه برحمة منا و اخذت الذين ظلموا الصيحة فاصبحوا فى ديرهم جثمين ٩٤
كان لم يغنوا فيها الا بعدا لمدين كما بعدت ثمود ٩٥
ترجمه :

٩٤ - و هنگامی که فرمان ما فرا رسید شعیب و آنها را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود، نجات دادیم و آنها را که ستم کردند صیحه (آسمانی) فرو گرفت و در دیار خود به رو افتادند (و مردند).
٩٥ - آنچنان که گوئی هرگز از ساکنان آن دیار نبودند، دور باد مدين (از رحمت خدا) همانگونه که قوم ثمود دور شدند!

تفسیر :

پایان عمر تبهکاران مدين.

در سرگذشت اقوام پیشین بارها در قرآن مجید خوانده ایم که در مرحله نخست، پیامبران به دعوت آنها به سوی خدا بر می خاستند و از هر گونه آگاه سازی و اندرز و نصیحت مضایقه نمی کردند، در مرحله بعد که اندرزها برای گروهی سود نمی داد، روی تهدید به عذاب الهی تکیه می کردند، تا آخرین کسانی که آمادگی پذیرش دارند تسلیم حق شوند و به راه خدا باز گردند و اتمام حجت شود، در مرحله سوم که هیچیک از اینها سودی نمی داد به حکم سنت الهی در زمینه تصفیه و پاکسازی روی زمین، مجازات فرا می رسید و این خارهای سر راه را از میان می برد.
در مورد قوم شعیب یعنی مردم مدين نیز، سرانجام مرحله نهائی فرارسید، چنانکه قرآن گوید:

تفسیر نمونه جلد ٩ صفحه ٢١٧

«هنگامی که فرمان ما (دائر به مجازات این قوم گمراه و ستمکار و لجوج) فرارسید، نخست شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به برکت رحمت خود از آن سرزمین نجات دادیم (و لما جاء امرنا نجينا شعيبا و الذين آمنوا معه برحمة منا).

سپس فریاد آسمانی و صیحه عظیم مرگ آفرین، ظالمان و ستمگران را فرو گرفت (و اخذت الذين ظلموا الصيحة).

صیحه همانگونه که سابقا هم گفته ایم به معنی هر گونه صدای عظیم است، و قرآن حکایت از نابودی چند قوم گنهکار بوسیله صیحه آسمانی می کند، این

صیحه احتمالا وسیله صاعقه و مانند آن بوده است، و همانگونه که در داستان قوم ثمود بیان کردیم، گاهی ممکن است امواج صوتی بقدری قوی باشد که سبب مرگ گروهی شود.

و به دنبال آن می‌فرماید: قوم شعیب بر اثر این صیحه آسمانی در خانه‌های خود برو افتادند و مردند و اجساد بیجان‌شان به عنوان درسهای عبرتی تا مدتی در آنجا بود (فصبحوا فی دیارهم جاثمین).

آنچنان طومار زندگانی آنها در هم پیچیده شد که گویا هرگز ساکن آن سرزمین نبودند (کان لم یغنوا فیها).

تمام آن ثروتهائی که به خاطر آن گناه و ظلم و ستم کردند و تمام آن کاخها و زینتها و زرق و برقها و غوغاها، همه از میان رفت و همه خاموش شدند.

سرانجام همان گونه که در آخر سرگذشت قوم عاد و ثمود بیان شد می‌فرماید دور باد سرزمین مدین از لطف و رحمت پروردگار همانگونه که قوم ثمود دور شدند (الا بعدا لمدین کما بعدت ثمود).

روشن است که منظور از مدین در اینجا اهل مدین است، آنها بودند که از رحمت خدا دور افتادند.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۲۱۸

درسهای تربیتی در داستان شعیب.

خاطرات پیامبران و ماجرای زندگی اقوام پیشین همیشه الهام بخش برای اقوام بعد است چرا که آزمایشهای زندگی آنان - همان آزمایشهایی که گاهی دهها سال یا صدها سال بطول انجامیده - در لابلای چند صفحه از تاریخ در اختیار همگان قرار می‌گیرد، و هر کس می‌تواند در زندگی خود از آن الهام بگیرد.

سرگذشت این پیامبر بزرگ (شعیب) نیز درسهای فراوانی به ما می‌دهد از جمله:

۱ - اهمیت مسائل اقتصادی - در این سرگذشت خواندیم که شعیب بعد از دعوت به توحید آنها را دعوت به حق و عدالت در امور مالی و تجارت کرد، این خود نشان می‌دهد که مسائل اقتصادی یک جامعه رانمی‌توان ساده شمرد، و نیز نشان می‌دهد که پیامبران فقط مامور مسائل اخلاقی نبوده‌اند، بلکه اصلاح وضع نابسامان اجتماعی و اقتصادی نیز بخش مهمی از دعوت آنها را تشکیل می‌داده است تا آنجا که آنها بعد از دعوت به توحید قرار می‌دادند.

۲ - اصلتها را نباید فدای تعصب کرد - در این سرگذشت خواندیم که یکی از عوامل سقوط این قوم گمراه در دامان بدبختی این بود که آنها به خاطر کینه‌ها و عداوتهای شخصی، حقایق را بدست فراموشی می‌سپردند، در حالی که انسان عاقل و واقع بین کسی است که حق را از هر کس هر چند دشمن شماره یک او باشد بشنود و بپذیرد.

۳ - نماز دعوت به توحید و پاکی می‌کند - قوم گمراه شعیب از روی تعجب از او پرسیدند که آیا این نماز تو دعوت به ترک پرستش بتها و ترک کم فروشی و تقلب میکند؟.

شاید آنها فکر میکردند این حرکات و اذکار چه اثری میتواند در این

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۲۱۹

امور بگذارد، در حالی که ما می‌دانیم نیرومندترین رابطه میان این دو برقرار است، اگر نماز به معنی واقعی یعنی حضور انسان با تمام وجودش در برابر خدا باشد، این حضور نردبان تکامل و وسیله تربیت روح و جان و پاک کننده زنگار گناه از قلب او است، این حضور، اراده انسان را قوی، عزمش را راسخ و غرور و کبر را از او دور می‌سازد.

۴ - خود بینی رمز توقف است - قوم شعیب چنانکه از آیات فوق استفاده کردیم افرادی خودخواه و خودبین بودند، خود را فهمیده و شعیب را نادان می‌پنداشتند، او را به باد مسخره می‌گرفتند، سخنانش را بی‌محتوا و شخصش را ضعیف و ناتوان می‌خواندند، و این خود بینی و خود خواهی سرانجام آسمان زندگی‌شان را تاریک ساخت و آنها را به خاک سیاه نشاندا.

نه تنها انسان که حیوان نیز اگر خود بین باشد در راه متوقف خواهد شد، می‌گویند: یک نفر اسب سوار به نهر آبی رسید ولی با تعجب ملاحظه کرد که اسب حاضر نیست از آن نهر کوچک و کم عمق بگذرد، هر چه در این کار اصرار ورزید سودی نداشت، مرد حکیمی فرا رسید و گفت: آب نهر را به هم زنید تا گل آلود شود مشکل حل خواهد شد! این کار را کردند اسب به آرامی عبور کرد، تعجب کردند و از او نکته حل مشکل را خواستند.

مرد حکیم گفت: هنگامی که آب صاف بود اسب عکس خود را در آب می‌دید و می‌پنداشت خود او است، و حاضر نبود پا به روی خویشتن بگذارد، همین که آب گل آلود شد و خویش را فراموش کرد با سادگی از آن گذشت!.

۵ - ایمان و عمل از هم جدا نیستند - هنوز بسیاریند کسانی که فکر می‌کنند با

داشتن یک عقیده ساده می‌توان مسلمان بود، هر چند عملی از آنها سر نزنند، هنوز زیادند کسانی که دینی را می‌خواهند که بر سر راه هوسهای سرکش آنها مانعی ایجاد نکند و از هر نظر آنان را آزادبگذارد.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۲۲۰

داستان شعیب نشان می‌دهد که این قوم نیز خواهان چنین آئینی بودند، لذا به او می‌گفتند ما نه حاضریم بتهای نیاکان را فراموش کنیم و نه آزادی عمل در اموال و ثروتمان را از دست دهیم. آنها فراموش کرده بودند که اصولاً میوه درخت ایمان، عمل است و آئین انبیاء برای این بوده است که خودکامگیها و انحرافات عملی انسان را اصلاح کنند و گرنه یک درخت بی‌شاخ و برگ و میوه به هیچ کار جز سوزاندن نمی‌آید. امروز این طرز فکر، با نهایت تاسف، در میان عده‌ای از مسلمانان قوت گرفته که اسلام را در مجموعه‌ای از عقائد خشک خلاصه می‌کنند که در داخل مسجد همراه آنها است و همینکه از در مسجد بیرون آمدند با آن خداحافظی می‌کنند و در ادارات و بازارها و محوطه کار آنها اثری از اسلام نیست. سیر و سیاحت در بسیاری از کشورهای اسلامی حتی کشورهایی که کانون ظهور اسلام بوده این واقعیت تلخ را نشان می‌دهد که اسلام در یک مشت عقیده و چند عبادت کم روح خلاصه شده، نه از آگاهی، و نه از عدالت اجتماعی، و نه از رشد فرهنگی، و نه از بینش و اخلاق اسلامی در آنها خبری نیست.

هر چند خوشبختانه در پرتو پاره‌های از انقلابهای اسلامی مخصوصاً در میان قشر جوان یک‌نوع حرکت به سوی اسلام راستین و آمیزش ایمان و عمل پیدا شده است، و دیگر این جمله که اسلام را با اعمال ما چکار؟ یا اسلام مربوط به دل است نه زندگی کمتر شنیده می‌شود.

و نیز این تز که گروههای التقاطی می‌گویند ما عقیده را از اسلام و اقتصاد را از مارکس گرفته‌ایم، که شبیه طرز تفکر گمراهان قوم شعیب است نیز محکوم شمرده می‌شود، ولی بهر حال این جدائی و تفرقه از قدیم بوده و امروز نیز هست که باید با آن به مبارزه برخاست.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۲۲۱

۶ - مالکیت بی‌قید و شرط سرچشمه فساد است - قوم شعیب نیز گرفتار این

اشتباه بودند که هیچکس نمی‌تواند کمترین محدودیتی برای تصرف در اموال نسبت به مالکین قائل شود حتی از شعیب تعجب می‌کردند و می‌گفتند: مثل تو با این عقل و درایت ممکن است جلو آزادی عمل ما را در اموال ما بگیرد این سخن را خواه به عنوان استهزاء خواه به عنوان حقیقت گفته باشند نشان می‌دهد که آنها محدودیت در تصرفات مالی را دلیل بر عدم عقل و درایت می‌دانستند! در حالی که اشتباه بزرگ آنها همین بود اگر مردم در تصرف در اموالشان آزاد باشند، سراسر جامعه را فساد و بدبختی فرا خواهد گرفت، همیشه امور مالی باید تحت ضوابط صحیح و حساب شده‌ای که پیامبران الهی بر مردم عرضه کرده‌اند و گر نه جامعه به تباهی خواهد کشید.

۷ - هدف پیامبران تنها اصلاح بود - شعار ان اريد الاصلاح ما استطعت، تنها شعار شعیب نبوده، بلکه از شعارهای همه انبیاء و تمام رهبران راستین بوده است گفتار و کردار آنها نیز شاهی بر این هدف محسوب می‌شود، آنها نه برای سرگرمی مردم آمده بودند و نه بخشش گناهان، و نه فروختن بهشت به آنان، و نه برای حمایت از زورمندان و تخدیر توده‌ها بلکه هدفشان، اصلاح به معنی مطلق و به معنی وسیع کلمه بود، اصلاح در تفکر و اندیشه، اصلاح در اخلاق، اصلاح در نظامات فرهنگی و اقتصادی و سیاسی جامعه، اصلاح در همه ابعاد اجتماع.

و در تحقق این هدف تکیه گاهشان تنها خدا بود، و از هیچ توطئه و تهدیدی هراس نداشتند چنانکه شعیب گفت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.

بَعْدُ

↑ فَرَسَتْ

قَبْلُ